

## نگارش به مثابه سلوک

آقای محمد حسین قدوسی . جلسه ۱۴۳

بهار طبیعت . ۲۰ فروردین ۹۸

در فصل بهار هستیم. فصلی که نشاط و شادی از طبیعت می‌بارد بر قلب انسان؛ انسان را جوان می‌کند. آدم خشکه مقدس را به رقص وامی‌دارد. چشمه‌ها می‌جوشد و همان‌طور که چشمه‌ها می‌جوشد، قلب انسان هم زنده و شاداب می‌شود. جوانه‌ها با شوق بیرون می‌زنند و این شوق بر وجود انسان بارش می‌کند. در حالی که ما این شادی، نشاط و رقص را از طبیعت الهام می‌گیریم. اما زندگی خودمان تناسبی با این بهار ندارد؛ چه زندگی دنیایی‌مون و چه زندگی آخرتی. چه برنامه‌های حرکتی و روحی، و چه برنامه‌های مادی، زندگی، اشتغال، خانواده، ارتباطات. با زور و تصنع و تکلف، سعی می‌کنیم که آرامش و شادی داشته باشیم. با تلاش بسیار، تلاشی که چندان هم موفقیت‌آمیز نیست. زندگی ما چه دنیایی، چه آخرتی، چه مادی و چه معنوی، یا مثل زمستان است که همه چیز یخ‌زده و منجمد و سفت است. مسؤولیت‌های عادی که داریم، اشتغال‌مان، برنامه‌های روزمره، یخ‌زده است؛ روزمرگی شدید. صبح بلند شویم کارهای‌مان را بکنیم تا شب. شب از خستگی بخوابیم و صبح بلند شویم، روز از نو، روزی از نو. یا مثل پاییز است که همه چیز پیر و افسرده و خزان‌زده است. زرد و بدون نشاط است. یا مثل اوج گرمای تابستان، گرم و با حرارت و شدید است. اما شدتی که بیشتر بر علیه خود آدم است. یا در تنازع و دعوا با یک روحیه‌ی دیگر است. یا درون انسان دارد جدال می‌کند. یا دارد با یکی دیگر دعوا می‌کند. گرما و هیجانی که مثل غضب نه تنها آدم را پیش نمی‌برد، بلکه اگر نباشد یک قدم هم آدم جلوتر است. فقط چوب لای چرخ آدم می‌گذارد. آیا می‌شود که ما هم مثل این طبیعتی که اطراف‌مان می‌بینیم با نشاط بشویم؛ در زندگی مادی و معنوی‌مان؟ می‌شود همین الان یک عاملی را کشف بکنیم که آن زندگی‌مان را آن‌قدر تغییر دهد؟ از فصل زمستان یا پاییز یا تابستان دریاورد و زندگی ما را وارد یک بهاری بکند؟ یک عامل مثبت یا منفی؛ عامل منفی‌ای که اگر آن را ترکش بکنیم، زندگی‌مان آزاد بشود؛ راحت بشویم؛ زنده بشویم؛ بهاری بشویم. یا عامل مثبتی که با عمل کردن به آن از فردا بتوانیم زندگی‌مان را متحول بکنیم. یک عامل، اما عامل بنیادی. دنبال حرف‌های کلی نیستیم؛ این‌که خوب باشیم، بد نباشیم، خداپرست باشیم. این‌ها را این‌قدر شنیده‌ایم که دیگر برای‌مان نتیجه‌ای ندارد. یک عاملی که اجرا بکنیم، از همین فردا، از همین الان. و زندگی‌مان را نجات بدهد؛ ما را رها نکند. می‌شود همچین عاملی را پیدا کرد؟ یک عاملی که ما را چنان به رقص در زندگی وادارد، شبیه به آن چیزی که مثنوی می‌گوید:

رقص و جولان بر سر میدان کنند/رقص اندر خون خود مردان کنند

چون رهند از دست خود دستی زنده/چون جهند از نقص خود رقصی کنند

مطربانشان از درون دف می‌زنند/بحرها در شورشان کف می‌زنند

تو نبینی لیک بهر گوششان/برگها بر شاخها هم کف زنان

تو نبینی برگها را کف زدن/گوش دل باید نه این گوش بدن

سر کشد گوش محمد در سخن/کش بگوید در نبی حق هو اذن

بینید این عامل را می‌توانید کشف کنید؛ عاملی که از فردا می‌تواند زندگی شما را متحول کند؟